

## حجاب<sup>۱</sup>

تصور عمومی بر این است که جمهوری اسلامی در تحقق سیاست‌گذاری‌هایش در زمینه‌ی حجاب شکست خورده است. طرفداران این فرضیه، اعم از این‌که حامی حکومت باشند یا منتقد و مخالف آن، به راه انداختن گشت‌های ارشاد را شاهد روشنی بر درستی فرضیه‌شان تلقی می‌کنند. از نظر آن‌ها، اگر حکومت در نهادینه کردن ارزش‌ها و باورها و الگوی مطلوبش در زمینه‌ی حجاب موفق شده بود، قاعدتا نیاز نبود بعد از سی سال به خشونت پلیسی عریان برای رعایت معیارهایش در زمینه‌ی حجاب متوسل شود. این درحالی است که به نظر من گشت‌های ارشاد نه فقط نماد و وسیله‌ی جبران شکست‌های حکومت در زمینه‌ی حجاب نیستند بلکه اتفاقا نماد و تحقق نوعی پیشروی (زیاده‌خواهانه؟) در زمینه‌ی پیگیری این سیاست‌ها هستند که به پشتوانه‌ی موفقیت‌هایی خیره‌کننده و غیرقابل درک در تحقق سیاست‌هایی در زمینه‌ی حجاب شکل گرفته و تداوم یافته‌اند. کدام موفقیت‌ها؟ هدف اصلی این متن شرح همین موفقیت‌ها است.

به نظرم یکی از موفقیت‌های غیرقابل درک حکومت ایران در زمینه‌ی حجاب که معمولا با بی‌توجهی شهود عامیانه مواجه می‌شود، موفقیت‌اش در حذف کامل بی‌حجابی از حوزه‌ی عمومی است. منظورم از بی‌حجابی مشخصا نداشتن روسری یا شال یا خلاصه وسیله‌ای برای پوشاندن موهای سر است، چشم‌های ما سال‌هاست که دیگر زن یا دختری بدون روسری را در خیابان‌ها و کوچه پس کوچه‌های شهر نمی‌بیند و این عادت آن‌چنان ریشه‌دار شده است که وضع موجود را بدیهی جلوه می‌دهد جوری که اصلا متوجه این مساله نمی‌شویم که چنین کاری، یعنی اضافه کردن یک جز ضروری یعنی روسری به اجزای پوشش نیمی از شهروندان یک جامعه که تعدادشان بالغ بر ده‌ها میلیون نفر است، تا چه حد می‌تواند دشوار، چالش‌برانگیز و حتی ناممکن باشد، آن‌هم درحالی‌که تا همین سی و چند سال پیش چهره‌ی جامعه این‌چنین نبوده است و دیدن زنان و دختران بدون روسری در سطح شهر کاملا عادی و رایج بوده است، حتی همین امروز هم تعدادی از زنان هستند که هیچ‌گونه اعتقادی به رعایت حجاب ندارند نشان به آن نشان که در جمع‌ها و مهمانی‌های مختلط روسری بر سر ندارند، اما همین زنان بی‌اعتقاد به حجاب وقتی در سطح شهر رفت و آمد می‌کنند،

---

<sup>۱</sup> - <http://baharvin.ir/archives/۴۹۰>

شال و روسری را نصفه و نیمه هم که شده بر سر نگه می‌دارند به گونه‌ای که دیدن زن یا دختری که روسری بر سر ندارد یا عامدانه و آگاهانه به جای سر آن‌را دور گردنش‌اش انداخته است، بسیار به ندرت رخ می‌دهد. سوال این است: چرا و چگونه؟

**چرا زنانی که در حوزه‌ی خصوصی‌شان مثل مهمانی‌های مختلط حجاب ندارند، در حوزه‌ی عمومی، نصفه و نیمه هم که شده آن‌را رعایت می‌کنند؟ چرا آن‌ها از محدودیت ذاتی نیروی اجبار استفاده (سوءاستفاده؟) نمی‌کنند؟**

منظورم از محدودیت نیروی اجبار همان چیزی است که مثلا در مورد قانون‌شکنی‌های حوزه‌ی راهنمایی و رانندگی اتفاق می‌افتد، لابد شنیده‌اید که می‌گویند شما جریمه‌ی ورود ممنوع را بگذار چند صد هزار تومان، تا وقتی نیروی نباشد که سر هر کوچه و خیابان فرعی یکطرفه پاس بدهد و متخلف را گیر بیندازد، به مصداق دزد نگرفته پادشاه است، متخلفان می‌توانند علی‌رغم مجازات چنین و چنان، همچنان به قانون‌شکنی‌شان در موارد متعددی ادامه دهند که نیروی اجبار به دلیل محدودیت ذاتی‌اش امکان کنترل آن‌ها را ندارد. قاعدتا زنان بی‌اعتقاد به حجاب هم چنین امکانی داشته‌اند، به خصوص تا پیش از سال ۱۳۸۶ که اصلاحات ارشادی وجود نداشت و دست‌کم در پانزده سال قبل از آن، جامعه‌ی ایران با تغییرات فرهنگی آن‌چنان آشکاری مواجه شده بود که آن انسجام و یکدستی نسبی دهه‌ی شصت در پذیرش حجاب با چالش مواجه شود. چرا زنانی که امکان قانون‌شکنی در زمینه‌ی حجاب را دقیقا به واسطه‌ی همین محدودیت نیروی اجبار دارند، از این امکان استفاده نمی‌کنند؟ قاعدتا زنان بی‌اعتقاد به حجاب می‌توانستند در نبود هرگونه نیروی اجبار آشکار، دست‌کم در خیابان‌های فرعی یا در ماشین و وسایل حمل و نقل عمومی، این جزء ضروری یعنی شال و روسری را پایین بیندازند، دست‌کم دور گردن تا احيانا در وقت ضرورت بتوانند آن را به سر جایش برگردانند، درواقع خوب که فکرش را بکنید می‌بینید اگر حکومت در نهادینه کردن سیاست‌هایش در زمینه‌ی حجاب ناموفق می‌بود، قاعدتا می‌بایست از نیروی اجبار پلیسی مثل گشت‌های ارشاد در جهت بازداشت و مجازات چنین قانون‌شکنانی استفاده می‌کرد، کسانی که از نبود نیروی اجبار حکومتی در سطح شهر استفاده/سوءاستفاده می‌کنند و قانون رعایت حجاب به معنای پوشاندن موهای سر را زیرپا می‌گذارند. اما زنان بی‌اعتقاد به حجاب، از چنین امکانی یعنی نپوشاندن موهای

سر در نبود یا محدودیت نیروی اجبار، هرگز استفاده‌ی عمومی فراگیر نکردند تا آن حد که امروزه دیدن زنی که روسری یا متعلقاتش را بر سر ندارد، از کمیاب‌ترین صحنه‌ها در خیابان‌های شهر محسوب می‌شود.<sup>۲</sup> سوال این است: چرا؟

## ترس از مجازات

به نظرم اولین پاسخ محتمل شهود عامیانه این است: به همان دلیلی که اکثریت افراد از انجام هر عمل خلاف قانونی پرهیز می‌کنند: ترس از مجازات. درواقع اولین پاسخ محتمل این است که ما بگوییم علی‌رغم محدودیت نیروی اجبار در دستگیری متخلفین از قوانین، اما مجازات بی‌حجابی آن قدر جدی و بازدارنده هست که اکثریت زنان را از تخلف از قانون بازدارد. ظاهر این پاسخ قانع‌کننده به نظر می‌رسد اما تنها اندکی دقیق‌تر شدن نشان می‌دهد که این پاسخ تاجه حد غیرواقعی و توخالی است. اول این که فکر کنید ببینید چند نفر را سراغ دارید که به جرم بی‌حجابی مجازات شده باشند، هر قانونی، همواره متخلفانی دارد، قانون‌شکنانی کم یا زیاد، حالا کمی فکر کنید ببینید چند نفر را می‌شناسید که در دو دهه‌ی گذشته مشخصا به جرم تخلف از قانون حجاب مجازات شده باشند؟ عجیب نیست شما با قانونی مواجه باشید که تعداد متخلفانش این همه نادر و کمیاب است؟ مجازاتش خیلی جدی و بازدارنده است؟ واقعا؟ آیا قوانین دیگری وجود ندارند که مانند قانون حجاب همزمان با تاسیس حکومت اسلامی تصویب و اجرا شده‌اند و مجازات متخلفین از آن‌ها اگر شدیدتر و جدی‌تر نباشد، کمتر و آسان‌گیرانه‌تر هم نیست؟ مثال بزنم؟ قانون مجازات شرب خمر، خیلی هم جدی و شدید، آیا چنین مجازاتی باعث شده است متخلفین از این قانون معدود و انگشت‌شمار باشند؟ به هیچ‌وجه، به نظرم خیلی‌ها می‌توانند حداقل یک یا دو نفر از آشنایان دور و نزدیک را نشان دهند که با چنین مجازاتی مواجه شده‌اند، اگر قرار به بازدارندگی مجازات است، چطور فقط در مورد حجاب است که بازدارندگی‌اش عمل می‌کند و در مورد دیگر قوانین مشابه نه؟ جالب این است که در مورد خاص شرب خمر علی‌رغم آن مجازات چنین و چنان‌اش، گویا متخلفین از قانون آن چنان پرشمار شده‌اند که حکومت در عقب‌نشینی‌ای قابل تامل و در اقدامی متناقض‌نما، راسا به راه‌اندازی مراکز ترک اعتیاد الکل اقدام کرده است. گو این که قوانینی هست که تخلف از آن‌ها بیشترین حد مجازات یعنی اعدام را در پی

---

<sup>۲</sup> - متوجه هستم که در دره و کوه و دشت اوضاع تا حدی متفاوت است اما به نظرم این فضاها به دلیل کم رفت و آمد بودن برای افراد نوعی بازتولید حوزه‌ی خصوصی محسوب می‌شود که تنها خودشان و دوستان‌شان در آن حضور دارند

دارد اما متخلفان از چنین قوانینی بسیار بیشتر از متخلفان از قانون حجاب است، واقعا چطور می‌شود متخلفان از قانونی چنین معدود و انگشت‌شمار باشد؟ مجازات پاسخ نیست، همه‌ی قوانین مجازات دارند، مجازات‌هایی شدیدتر و سنگین‌تر از مجازات تخلف از قانون حجاب اما متخلفان آن‌ها بسیار بیشتر از متخلفان از این قانون‌اند، پس اگر پاسخ مجازات و ترس از آن نیست، چرا زنان بی‌اعتقاد بی‌حجاب به رعایت این قانون در حوزه‌ی عمومی تن داده‌اند؟ چه چیز آن‌ها را به این شکل فراگیر و اعجاب‌برانگیز، وادار به رعایت قانون حجاب می‌کند؟

### فشار هنجاری

به نظرم هیچ‌کس بهتر از خود زنان بی‌اعتقاد به حجاب نمی‌تواند با دقت و صادقانه رفتارشان در زمینه‌ی رعایت حجاب در حوزه‌ی عمومی را بازبینی کند و بگوید درحالی‌که در بیست سال گذشته حتی یک نمونه از مجازات متخلفین از قانون حجاب را سراغ ندارد و اصلا کو پلیسی که در وجب به وجب خیابان‌های شهر، حواسش به روی سر نگه داشتن شال و روسری شما باشد، چرا در چنین حالتی و علی‌رغم امکان نقض این قانون، از بی‌حجابی در حوزه‌ی عمومی خودداری کرده‌اند و شال یا روسری را نصفه و نیمه و با مشقت هم که شده روی سر و نه مثلا روی شانه‌ها یا روی گردن حفظ کرده‌اند؟ از قضا من از دوستان دور و بر پرسیده‌ام، جوابی که در مواجهه‌ی اول اما دقیق‌تر و شخصی‌تر و صادقانه‌تر از شهود کلی عامیانه داده می‌شود، این است: چون فشار هنجاری‌اش زیاد است. ازشان پرسیدم یعنی دقیقا چطور است؟ جواب شنیدم یعنی آدم‌ها بسیار با تعجب به شما نگاه می‌کنند، حتی در واگن زنانه مترو، و معمولا تذکر می‌دهند که شال و روسری‌تان از سر افتاده است، و اگر بر برنگرداندن شال و روسری مربوطه سر جایش پافشاری کنی، آن قدر با چشم‌های از حدقه در آمده بهت خیره می‌شوند که تنها پس از چند دقیقه کوتاه می‌آیی و پوشش مربوطه را به سر جایش برمی‌گردانی. بله، درست، فشار هنجاری عجیبی برای پوشاندن موهای سر، حتی به صورت نصفه و نیمه هم که شده وجود دارد، اما این جواب مساله نیست، نوعی بازگویی روشن‌تر آن است، سوال اصلی دقیقا همین بود که چنین فشاری هنجاری فراگیری چطور امکان‌پذیر شده است وقتی در حدود چهار دهه‌ی پیش، چنین فشاری وجود

نداشته است یا دست کم این چنین محسوس و فراگیر نبوده است، حکومت چطور موفق به ایجاد چنین فشار  
هنجاری فراگیری شده است و بالاتر نشان دادیم که چرا تصویب قانون و اعمال مجازات پاسخ این سوال  
نیست چراکه این فشار هنجاری آن چنان فراگیر از سوی عرف جامعه اعمال می شود که کم و بیش اصلا متخلف  
از قانونی وجود ندارد که نیاز به اعمال مجازات داشته باشد، پاسخ نه فشار هنجاری است نه ترس از مجازات،  
پس چیست؟

### حجاب مصونیت است؟!

از میان دوستان دور و بر، هستند کسانی که جدی تر و دقیق تر به این سوال فکر کرده اند و از قضا فرضیه ی جالبی هم  
طرح کرده اند، فرضیه شان این است که حکومت برای فراگیر کردن رعایت قانون حجاب اتفاقا کار خاصی نکرده است بلکه  
به طرز هوشمندانه ای از انجام کارهایی ضروری خودداری کرده است، منظور کدام کارهاست؟ فرضیه ی دوستان این است  
که حکومت با بی دفاع گذاشتن زنان بی حجاب در برابر آسیب ها و آزارهای احتمالی، به چنین موفقیت اعجاب برانگیزی در  
زمینه ی نهادینه کردن قانون حجاب دست پیدا کرده است. فرضیه ی جالبی است، ساده اش این است که زنان بی اعتقاد به  
حجاب فکر می کنند در صورت عدم رعایت حجاب و مواجهه با مزاحمت ها و آسیب های احتمالی، حق هیچ گونه اعتراض و  
شکایتی به محاکم قضایی نخواهند داشت چون پیش از آن خودشان با نقض قانون خود را در جایگاه مجرم و چه بسا  
متهم و مقصر اصلی قرار داده اند. بنابراین آن ها علی رغم بی اعتقادی شخصی به حجاب، اجبارا به رعایت آن در حوزه ی  
عمومی تن داده اند تا بتوانند از حقوق شهروندی مشابه با زنان باحجاب بهره مند شوند. فرضیه ی جالب و در نظر اول  
قانع کننده ای به نظر می رسد اما اندکی تدقیق و کنکاش بیشتر نشان خواهد داد که باور به چنین فرضیه ای نه پاسخ سوال  
بلکه اتفاقا یکی از نمونه های اصلی موفقیت جمهوری اسلامی در زمینه ی سیاست های حجاب است.

یکبار دیگر استدلال بالا را مرور کنید: زنان بی اعتقاد به حجاب از ترس بی دفاع ماندن در برابر مزاحمت ها و  
آزارهای احتمالی که لابد در صورت بی حجابی روندی فزاینده خواهد داشت، به رعایت قانون حجاب تن داده اند. آیا این  
استدلال صورت بندی دیگری از این برساخته ی ایدئولوژیک نیست که حجاب مصونیت است؟ حجاب شما را از مزاحمت ها

و آزارهای احتمالی مصون می‌دارد هم به صورت مستقیم از طریق رفع شبهات برای مردان حریصی که چشم‌شان دنبال لقمه‌ی حاضر و آماده است و هم به صورت غیرمستقیم از طریق مجرم نبودن و برخورداری از حقوق شهروندی مانند حق برخورداری از محاکم عادلانه. اما چنین باوری نسبت به واقعیت تا چه حد حاصل تجربیات مکرر و واقعی است؟ بیایید مثل مورد ترس از مجازات یک نگاهی به دور و برمان بیندازیم ببینیم چند نفر را می‌شناسیم که تجربیات واقعی از این دست داشته باشند یعنی به دلیل بی‌حجابی دچار مزاحمت‌ها و آسیب‌هایی شده باشند و بعد هم در مراجعه به محاکم قضایی دست‌شان به جایی بند نبوده باشد. آیا نمونه‌های مشهوری از این نوع وقایع وجود دارد که دهان به دهان گشته و این ترس را در دل آدم‌ها انداخته که ممکن است دچار مشکلات و سرنوشت مشابهی شوند؟ اصلاً آیا چنین چیزی منطقی امکان وقوع داشته است؟ آیا یک محکمه‌ی قضایی می‌تواند حق شکایت و خواست پیگیری قضایی را از شما دریغ کند چون در حوزه‌ی دیگری، شما خود دچار نقض قانون شده و لذا مجرم‌اید؟ آیا نقض قانون توسط یک شهروند به دیگر شهروندان اجازه می‌دهد هر نوع جرم دیگری را در حق او مرتکب شوند؟ آیا غیر از وضعیت دفاع از خود که در محاکم نیاز به اثبات دارد، شهروندان می‌توانند دیگری را به صرف ارتکاب جرم مورد آزار و اذیت قرار دهند؟ پاسخ تمام این سوال‌ها منفی است. یک دستگاه قضایی نمی‌تواند حل و فصل نقض قانون را به خود شهروندان واگذار کند چون در این صورت نه فقط کارکرد وجودی خود را زیر سوال برده است بلکه مهم‌تر از آن، می‌شود انتظار داشت که با واگذاری مجازات نقض‌کنندگان قانون حجاب به دیگر شهروندان، به تدریج سنگ روی سنگ بند نشود چون لابد هرکس (یا نزدیکان و اعضای خانواده‌اش) تصمیم می‌گیرد در نبود حق شکایت و برخورداری از یک دادگاه عادلانه در مورد متهم، شخصا او را مجازات کند که به دور بی‌پایان و گسترش‌یابنده‌ای از خشونت‌ها منجر خواهد شد. خلاصه‌ی کلام آن‌که، نه فقط شواهد و تجربیات مکرر و واقعی در تایید استدلال بالا به چشم نمی‌خورد بلکه حکومت قاعدتا حتی اگر اراده می‌کرد هم نمی‌توانست زنان بی‌حجاب را به دلیل نقض قانون، در برابر رخداد جرائم دیگری مانند آزار و مزاحمت بی‌دفاع بگذارد. هر جرمی مجازات مشخصی دارد و به خصوص این مجازات تنها از سوی مرجع قضایی قابل اعمال است نه از سوی دیگر شهروندان.

گذشته از این، شواهد زیر سوال برنده‌ی این استدلال خیلی بیش از این‌ها فراگیر و واقعی است. از جمله زنان و دختران زیادی که گرچه بی‌حجاب نیستند اما حجاب‌شان مطابق با استانداردهای حکومت نیست و به همین دلیل هم از سوی گشت‌های ارشاد بازداشت می‌شوند. قاعدتا اگر استدلال بالا منطبق با واقع باشد، باید نسبت مواجهه‌ی این زنان و دختران با آسیب‌ها و آزارهای احتمالی به طور معناداری بیشتر باشد لابد از این جهت که کمتر کسی در میان آنان هست که رو داشته باشد با آن سرووضع به محاکم قضایی مراجعه کند و خواستار بازداشت و محاکمه‌ی فرد آزاررسان شود. اما چنین فرضی حتی سرسوزنی پایه در واقعیت ندارد. نه نسبت آزارها و آسیب‌ها در میان زنان و دختران به اصطلاح حکومت بدحجاب به طرز معناداری نسبت به زنان و دختران باحجاب بیشتر است و نه مهم‌تر از آن، به فرض رخداد آزار مربوطه، امکانات این افراد برای مراجعه به مراجع قضایی نسبت به دیگران به طرز محسوسی کمتر است. هر دوی این فرض‌ها نادرست و غیرواقعی است. جالب است که همان فعالین حقوق زنان که در اغلب موارد مخالف قانون اجبار حجاب هستند، مکررا و با استناد به پژوهش‌های متعدد درصد نشان دادن این نکته هستند که برخلاف آنچه برساخته‌ی «حجاب مصونیت است» درصد القاء و جانداختن آن است، فرض ارتباط معنادار میان نوع پوشش و میزان دریافت آزار و مزاحمت جدی به کل فرض غیرواقعی و غلطی است. چنین ارتباطی و چنین تصویری از جامعه به عنوان فضایی ناامن که مردان بسیاری در آن حاضر به یراق مترصد فرصت‌اند تا با پوشش کم و زیاد زنان مختلف، سیگنالی از آنان بر موجه بودن یا به هر حال کم‌خطر بودن دست زدن به آزار و مزاحمت دریافت کنند و سریع مشغول عملیات مربوطه شوند، چنین تصویری از جامعه، یک تصویر برساخته و ایدئولوژیک است که یکی از پایه‌های اصلی بنای برساخته‌های ایدئولوژیک مانند حجاب به مثابه مصونیت را تشکیل می‌دهد (احیانا لازم است تذکر دهیم که ایدئولوژیک فحش نیست؟) این‌ها البته حرف‌های جدیدی نیست، این تصورات غیرواقعی نسبت به جامعه و فرهنگ ایرانی و ارتباط‌های برساخته میان نوع پوشش و آزارهای احتمالی و ارتباط متقابل این تصاویر و ارتباط‌های غیرواقعی با برساخته‌های ایدئولوژیک را بیان کردم تا نشان دهیم که بیان این استدلال از سوی زنان بی‌اعتقاد به حجاب و کلا مخالفان قانون حجاب، تا چه حد می‌تواند تعجب‌برانگیز و البته مصداق موفقیت غیرقابل انکار حکومت در نهادینه کردن اصول ایدئولوژیک‌اش باشد. واقعا آیا موفقیت بیش از این ممکن است که شما نه فقط در میان حامیان و موافقان حجاب، بلکه در میان منتقدان و مخالفان

سرسخت حجاب اجباری این تصاویر برساخته از ناامنی جامعه و به تبع برساخت حجاب به عنوان مصونیت را نهادینه کنید به گونه‌ای که حتی همین نامعتقدان و مخالفان حجاب نیز به رعایت آن در حوزه‌ی عمومی تن دهند چون به نظرشان می‌رسد در صورت عدم رعایت حجاب در برابر ازارها و آسیب‌های جدی بی‌دفاع هستند و حجاب، حتی در همین شکل نصفه و نیمه‌اش می‌تواند آن‌ها را از این آزارها و آسیب‌های جدی مصون بدارد! باور کردنی است این حد از موفقیت در نهادینه کردن تصاویر و برساخت‌های ایدئولوژیک در اذهان مخالفان دو آتشه؟

اما موفقیت‌های حکومت ایران در زمینه‌ی سیاست‌های حجاب به همین موارد محدود نمی‌شود، حکومت نه فقط توانسته است رعایت قانون حجاب را آن‌چنان نهادینه کند که تعداد متخلفان از آن در حوزه‌ی عمومی به سمت صفر میل کند، نه فقط توانسته فشار هنجاری فراگیری نسبت به بی‌حجابی در حوزه‌ی عمومی ایجاد کند و نه فقط توانسته برساخت‌های ایدئولوژیک مانند حجاب به مثابه مصونیت را در اذهان نامعتقدان و مخالفان سرسخت حجاب اجباری نیز نهادینه کند، بلکه توانسته است یکدستی نسبی را بر پوشش نیمی از شهروندان جامعه، دست‌کم در کلان‌شهرها و شهرهای بزرگ حاکم کند. منظورم فراگیری پوشش مانتو شلوار یا چادر در مقابل حذف یا انگشت‌شمار بودن انواعی از پوشش است که در بسیاری از کشورهای مسلمان در میان زنان با حجاب رایج است. بلوز و دامن‌های بلند یا کت و دامن‌های بلند یا حتی بلوزهای گشاد و بلند به همراه شلوار یا کت‌های بلندتر از حد معمول با شلوار به همراه روسری حجاب‌های رایج زنان مسلمان در بسیاری کشورهاست، همه‌ی این پوشش‌ها به کل از حوزه‌ی عمومی در ایران حذف شده است. به خصوص حذف دامن به عنوان پوششی مشخصاً زنانه که از قضا در شکل بلند آن پوشیده‌تر از شلوار هم هست چون برخلاف شلوار شکل پا را نمایان نمی‌کند، حذف عجیبی است، نکته‌ی طنزآمیز -تراژیک این است که در یکی دیگر از کشورهایی که مشابه ایران حجاب زنان با بایدها و نبایدهای حکومتی همراه است یعنی سودان، این پوشیدن شلوار از سوی زنان است که با مجازات روبرو است و در مقابل در ایران، پوشیدن دامن به هر شکل آن در زیر مانتو حتی به همراه جوراب‌های بلند و کاملاً پوشیده، جزء مصادیق بدحجابی محسوب می‌شود که از سوی گشت‌های ارشاد پیگیری می‌شود. حکومت چطور موفق به حذف این پوشش‌های ممکن و حتی رایج در میان زنان مسلمان دیگر کشورها و محدود



کردن آن به چادر یا مانتو و شلوار شد؟ (تازه آن‌هم با استانداردهای خاص بلندی و گشادی و رنگ و چه و چه) واقعا چطور چنین یکدستی نسبی‌ای محقق شد؟ از کی دیگر این بی‌حجابی یا برهنه بودن بخش‌هایی از بدن نبود که مساله بود بلکه با پیشروی‌هایی عجیب و خیره‌کننده، اعضای بدن حتی وقتی کاملا با لباس پوشیده شده‌اند، اگر شکل خود را از پشت پارچه نمایان کنند، مصداق بدحجابی تلقی می‌شوند، چنین یکدستی نسبی و حذف و محدود کردن پوشش به الگوهایی خاص، چنین پیشروی‌های فزاینده‌ای در تحمیل استانداردهای خاص به نوع پوشش چطور محقق شد؟

حذف انواع سبک‌های پوشش که در میان زنان دیگر کشورهای مسلمان رایج است به کنار، حکومت حتی توانسته است الگوهایی از پوشش را که تا همین دو سه دهه‌ی پیش در میان زنان مذهبی و باحجاب در ایران رایج بوده است تغییر دهد به گونه‌ای که آن الگوها امروز شکلی از کم‌حجابی یا بدحجابی جلوه کند. کمتر از بیست سی سال پیش، نه سر کردن روسری در زیر چادر این‌همه رایج بود و نه پوشیدن شلوار؛ به جای سر کردن روسری مهارتی وجود داشت به نام "رو گرفتن" که بعید است دختران چادری امروز چیزی از آن مهارت روی سر نگه داشتن چادر بر روی سر بدون کش چادر یا روسری در زیر آن و تنها با یک دست، بعید است دختران چادری امروز چنین مهارت و توانایی‌ای را به یاد داشته باشند دقیقا به این دلیل که کل سبک چادر سر کردن به دلیل الزامات عملی حضور بیشتر در جامعه بوده است یا هر چیز دیگر، کل سبک چادر سر کردن تغییر یافته است و حالا روسری به جزء ضروری پوشش حتی برای زنان چادری تبدیل شده است. ایضا برای زنان مذهبی و چادری در همین بیست سی سال پیش، پوشش پا به جای شلوار، جوراب‌های بلندی بود که تا زیر زانو می‌آمد و بحث از کلفتی و نازکی آن‌ها بحث کشداری میان مشتری و فروشنده را پیش می‌آورد تا حدی که هنگام خرید، داخل کردن کف دست در جوراب و مطمئن شدن از کلفتی قابل قبول آن به گونه‌ای که پا در آن نمایان نباشد، امری رایج بود. امروزه نه فقط کمتر نشانی از این جوراب‌ها در بازار وجود دارد بلکه زنان و دختران چادری ساپورت پوش که نوعی جوراب شلواری بسیار کلفت محسوب می‌شود، در زمستان گذشته علی‌رغم داشتن چادر تنها به واسطه‌ی پوشیدن ساپورت حتی در زیر چادر با خطر تذکر و بازداشت از سوی گشت‌های ارشاد مواجه بودند، یعنی پوششی برای پا که به مراتب از پوشش مادر و مادر بزرگ‌های ما در زیر چادر کلفت‌تر و

پوشیده‌تر است، امروزه به عنوان شکلی از بدحجابی تلقی می‌شود. چطور چنین اتفاقی افتاد؟ چطور حکومت توانست آن‌چنان در تحمیل استانداردهای پوشش پیشروی کند که باحجابی همین چند سال پیش را شکلی از بدحجابی معرفی کند؟

چطور حکومت ایران توانست ظرف سه دهه نه فقط بی‌حجابی را به کل از حوزه‌ی عمومی حذف کند بلکه هر روز در تحمیل استانداردهای پوشش پیشروی کند تا آن‌جا که بسیار از پوشش‌های رایج در میان زنان مسلمان دیگر کشورها یا زنان با حجاب و مذهبی در همین دو سه دهه‌ی پیش را مصداقی از کم‌حجابی و بدحجابی جلوه دهد؟ واقعا حکومت ایران چطور به چنین موفقیت‌های خیره‌کننده و غیرقابل درکی در حوزه‌ی حجاب دست یافته است؟ امیدوارم روشن باشد که این متن به دنبال ارائه‌ی پاسخ به مساله نبوده است بلکه با ارزیابی انتقادی پاسخ‌های رایج و محتمل از سوی شهود عامیانه به دنبال طرح درست مساله بوده است. به نظرم یکی از دلایلی که باعث می‌شود هر دو طرف اعم از این‌که حامی دخالت حکومت در حوزه‌ی حجاب باشند یا منتقد و مخالف آن، به نظرم یکی از دلایلی که باعث می‌شود هر دو دسته از دست‌یابی به اهداف‌شان در تغییر وضع موجود به سمت وضع مطلوب‌شان ناکام بمانند طرح نادرست مساله و پذیرش پاسخ‌هایی است که در این متن سعی کردم کاستی‌ها و نقاط ابهام‌شان را روشن کنم.

می‌خواهم بگویم تبیین یا توضیح چرایی و چگونگی موفقیت‌های حکومت در حوزه حجاب که بالاتر شرح دادم، تبیین این موفقیت‌ها می‌تواند برای هر دو گروه حامیان و منتقدان دخالت حکومت در حوزه‌ی حجاب مفید باشد. برای حامیان با آگاهانه کردن فرآیند موفقیت‌آمیزی که رخ داده است آن‌ها را از آزمون و خطاهای پر هزینه برای نزدیک‌تر کردن وضع موجود به وضع مطلوب‌شان باز می‌دارد و برای منتقدان نیز با طرح درست مساله، آن‌ها را به نقاط ضعف‌شان در تغییر وضع موجود آگاه می‌کند. این تبیین مثلا می‌تواند پاسخ این سوال احتمالی منتقدان را بدهد که چرا علی‌رغم تحقیق‌آمیز بودن گشت‌های ارشاد و گرفت‌و‌گیرهای سلیقه‌ای که هزینه‌ی روانی زیادی را به بازداشت‌شدگان تحمیل می‌کند، چرا با وجود این‌ها هرگز هیچ مقاومت سازمان‌یافته و جدی‌ای در برابر گشت‌های ارشاد شکل نگرفت؟ به نظرم منتقدان و مخالفان دخالت حکومت در حوزه‌ی حجاب کمتر توفیقی در تغییر وضع موجود داشته‌اند چون مساله را

درست طرح نکرده‌اند؛ آن‌ها به شکلی عجیب با حکومت در مورد شکست‌اش در حوزه‌ی سیاست‌های حجاب همراه شده‌اند غافل از این‌که آن‌چه حکومت اسم‌اش را شکست می‌گذارد، نماد و تحقق نوعی پیشروی فزاینده در حوزه‌ی تحمیل استانداردهای حجاب و یکدست‌سازی پوشش است.

در عین‌حال به نظر می‌رسد اگر تبیین موجه و قابل قبولی از موفقیت‌های پیش‌گفته به دست داده شود، حکومت و حامیان دخالت دولت در حوزه‌ی حجاب بیش از منتقدان و مخالفان از آن منتفع خواهند شد. آن‌ها می‌توانند با آگاهی دقیق از فرآیندی ناخودآگاه که با موفقیت همراه بوده است، سیاست‌های بعدی خود را با الگو گرفتن از موفقیت‌های گذشته، بهینه‌تر و موفقیت‌آمیزتر طراحی کنند. خلاصه آن‌که از به دست دادن چنین تبیینی حکومت و حامیان دخالت آن در حوزه‌ی حجاب سود بیشتری می‌برند چون دست بالا را دارند و می‌توانند با آگاهی دقیق از چند و چون فرآیندهای موفقیت‌آمیز قبلی، به موفقیت‌های آتی در دست‌یابی به اهداف‌شان نائل شوند.

پی‌نوشت ۱: این متن بر روی موفقیت‌های حکومت در حوزه‌ی حجاب متمرکز بود اما این همه‌ی واقعیت نیست؛ وجهی از واقعیت که به کل در این متن ناگفته باقی ماند، پیامدهای ناخواسته‌ای است که این سیاست‌ها به بار آورده‌اند و حتی در نظر خود حامیان دخالت حکومت در حوزه‌ی حجاب نیز پیامدهایی نامطلوب به شمار می‌روند چراکه این پیامدهای ناخواسته در بسیاری موارد نقض‌کننده‌ی اراده و نیت اولیه‌ی دخالت حکومت در حوزه‌ی حجاب بوده‌اند.

پی‌نوشت ۲: بی‌توجهی به یک وجه دیگر از واقعیت مورد بحث هم نامنصفانه است، این‌که به نظر می‌رسد این فقط جمهوری اسلامی نبوده است که به چنین موفقیت‌های عجیب و خیره‌کننده‌ای در زمینه‌ی سیاست‌های حجاب دست پیدا کرده است. رضاشاه هم توانست با سیاست‌هایی متفاوت در حوزه‌ی حجاب تغییرات ماندگاری را در سبک پوشش زنان ایرانی موجب شود. منظورم حجاب به معنای پوشاندن صورت است که به نظر می‌رسد به کل از حوزه‌ی عمومی در ایران حذف شد این درحالی است که یک زمانی پوشاندن صورت آن‌چنان جدی بود که کشف حجاب در متون تاریخی نه به معنای نپوشاندن موهای سر یا دیگر اعضای بدن بلکه مشخصاً به معنای آشکار کردن صورت در جلوی مردان نامحرم به کار رفته است. این معنای حجاب هنوز هم در بسیار از کشورهای مسلمان از جمله زنان افغان یا

بسیاری از کشورهای عربی رایج است اما در ایران به نظر می‌رسد پوشاندن صورت حتی در میان زنان مذهبی نیز نوعی افراط ناموجه جلوه می‌کند. می‌خواهم بگویم به نظر می‌رسد به دلایلی حکومت‌ها در ایران در ایجاد تغییرات ماندگار و نهادینه در سبک پوشش شهروندان به ویژه زنان موفق‌اند از رضاشاه گرفته تا جمهوری اسلامی.

پی‌نوشت ۳: امیدوارم روشن باشد که من در این متن له یا علیه قانون حجاب یا به طور کلی‌تر، دخالت حکومت در حوزه حجاب استدلال نکرده‌ام، حامیان و منتقدان قانون فعلی حجاب هر کدام استدلال‌های خاص خود را دارند، از استدلال‌های درون‌دینی گرفته تا استدلال‌های ناظر بر پیامدهای اجتماعی؛ بنده هم نه که در این میان موضعی نداشته باشم اما هدفم در این متن شرح آن موضع و مستدل کردن آن نبوده است. در این متن سعی کرده‌ام نشان دهم که فارغ از این‌که درباره‌ی دخالت حکومت در حوزه‌ی حجاب چه موضعی داشته باشیم، توجه دوباره به واقعیت‌هایی که چون معمولاً بدیهی جلوه می‌کنند، مورد بی‌توجهی نیز قرار می‌گیرند، توجه به این واقعیت‌ها و طرح درست مساله برای هر دو دسته حامیان و منتقدان دخالت حکومت در حوزه‌ی حجاب می‌تواند روشنگر و ثمربخش باشد.